

نگاهی به فلسفه وجودی زن در دو رمان زویا پیرزاد

سولماز پورتقی میاندوآب^۱

تورج عقدایی^۲

چکیده

امروزه فمینیسم و نگرش نسبت به زن از موضوعات مهم پژوهش در مطالعات جامعه‌شناسی و حوزه‌های مختلف فرهنگی است و این مسئله طی چند دهه اخیر در حوزه ادبیات داستانی به خصوص در آثار نویسندگان زن موضوع اصلی تلقی می‌شود. زویا پیرزاد از جمله نویسندگان موفق در عرصه ادبیات داستانی، زن را محور اصلی دو رمان خود قرار داده است و توانسته دنیای زنانه را با تفکر، اندیشه و قلمی زنانه به نگارش درآورد و ابعاد مختلف هویت زنانه را بازنمایی کند.

هدف اصلی این پژوهش بررسی فلسفه وجودی زن و ابعاد مختلف هویت زنانه در دو رمان «عادت می‌کنیم» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» پیرزاد است. نگارنده به روش کتابخانه‌ای و با مطالعه در علوم جامعه‌شناسی و بین رشته‌ای، زن و هویت زن را در دو رمان ذکر شده تحلیل و بررسی کرده است. نتیجه بررسی‌ها نشان می‌دهد پیرزاد در دو رمان خود شخصیت وجودی زن را بر اساس ابعاد مختلفی از هویت زنانه به تصویر کشیده است. زنان این دو رمان نمونه‌هایی از زنان در بستر جامعه می‌باشند که در پی شناخت هویت خود و ابعاد مختلف هویت زنانه هستند و تلاش می‌کنند تا با هویت‌یابی به تحول و رشد در ابعاد وجودی خود دست یابند.

واژه‌های کلیدی: فلسفه وجودی (هویت)، زن، زویا پیرزاد، رمان، عادت می‌کنیم، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران
pourtaghisolmaz2@gmail.com

۲- استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول).
dr.aghdaie@gmail.com

۱- مقدمه

از روزگاران پیشین، زنان همواره قصه‌گویان حیات بشری بوده‌اند. در دوره معاصر با ورود زنان به قلمرو خلاقیت‌های ادبی، نوع دیگری از داستان‌نویسی پدیدار شد که خالق قهرمانان آن، زنان بودند؛ بنابراین فعالیت زنان کشورمان در حیطه ادبیات داستانی هنوز حرکتی نوپاست، اما با مطالعه در آثار این نویسندگان پیداست که همه، به نوعی به انتقال تجربه‌های زندگی خود می‌پردازند. به‌طور کلی می‌توان گفت نویسندگان زن در پی بازیابی و اثبات جایگاه فردی و اجتماعی زن در آثار خود هستند. پیش از این حرکت نوپا، زن همواره با دیدگاه و نگرشی مردانه به تصویر کشیده شده است. زن در آثار مرد، گاهی به عنوان فتنه‌گر و گاهی به عنوان مادری دلسوز و گاهی به عنوان معشوق جلوه کرده است، اما با نگاه و دیدگاهی مردانه ترسیم شده است و بالطبع مرد هرگز نتوانسته احساسات زن را مانند زن درک کند و به تصویر بکشد. در بسیاری از آثار داستانی مردان، زن جزء شخصیت‌های اصلی و محوری بوده و نویسنده به تجزیه و تحلیل خصوصیات و ویژگی‌های آنان پرداخته است. پرداختن به شخصیت زن، از دیدگاه مردِ رمان‌نویس مشکلاتی در پی دارد؛ چرا که او زن را از دید یک مرد می‌بیند و شناخت و تجربه او از روحیات زن به روابط اجتماعی او و زندگی در کنار زنانی با عنوان مادر و... شکل می‌گیرد، اما نویسندگان زن با شناختی که از روحیه و احساسات زنانه دارند و با دیدگاه و اندیشه‌ای زنانه، بهتر می‌توانند زن و دنیای زنانه و تلاش او برای اثبات هویت فردی و وجودی خود را به نگارش درآورند. تصویر زنان نویسنده از زن، از تصویری که مردان درباره آن نوشته‌اند، متفاوت است. نویسندگان زن را می‌توان زبان حال زنانی دانست که در مرحله‌ای از تحول اجتماعی به درکی دیگر و شناختی تازه از خود و موقعیت‌شان در جامعه رسیده‌اند.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

زویا پیرزاد نویسنده معاصر در حوزه ادبیات داستانی، با درک و احساس زنانه به خوبی توانسته به زن و هویت فردی و اجتماعی او بپردازد. در این پژوهش به روش

توصیفی - تحلیلی به زن و فلسفه وجودی وی در آثار پیرزاد پرداخته شده است.

این پژوهش بر آن است تا به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

- زویا پیرزاد به تصویر کدام بُعد از هویت زن در آثار خود پرداخته است؟

- زن در آثار پیرزاد چگونه در پی دستیابی به هویت خود است؟

- جامعه و مرد چه تأثیری بر هویت زن گذاشته‌اند؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت این پژوهش در پرداختن به زن و هویت زنانه و معرفی ابعاد مختلف هویت زن بر اساس دو رمان زویا پیرزاد است. آنچه که شخصیت انسان را تعریف می‌کند، ابعاد وجودی اوست. نگرش درست به هویت زن و تلاش برای ایجاد تحوّل و رشد در ابعاد مختلف هویت زن، موجب رشد فرد، خانواده و اجتماع خواهد شد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

از جمله پژوهش‌ها در زمینه آثار زویا پیرزاد عبارتند از:

- «مقایسه تحلیل شخصیت زن در آثار راضیه نجّار و زویا پیرزاد»، (۱۳۸۹)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، غلامحسین شریفی ولدانی و ساره دانشفر، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

- مقاله «فمینیسم و نقش‌های زنانه در آثار زویا پیرزاد»، (۱۳۹۷)، نوشته مریم بای، ششمین همایش ملی متن‌پژوهی ادبی.

- مقاله «مقایسه مسائل زنان در آثار زویا پیرزاد و منیرو روانی پور»، (۱۳۹۲)، قاسم سالاری و فروزان نجفی، همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دوره ۷.

- مقاله «نقد جامعه‌شناختی آثار زویا پیرزاد»، (۱۳۹۴)، علی محمدی و عذرا محمدی، گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی ایران.

۲- بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱- زویا پیرزاد

زویا پیرزاد نویسندهٔ ارمنی تبار ایرانی است که در سال ۱۳۸۰ با رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» توانست جوایزی همچون بهترین رمان سال پکا، بهترین رمان سال بنیاد هوشنگ گلشیری، کتاب سال وزارت ارشاد و لوح تقدیر جایزهٔ ادبی یلدا را به دست آورد. عموم مردم او را با رمان‌های «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «عادت می‌کنیم» می‌شناسند، البته یک مجموعه داستان با عنوان «سه کتاب» هم دارد و تمام آثار او به زبان فرانسوی ترجمه شده است.

«چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» دربارهٔ زندگی چند خانوادهٔ ارمنی ساکن آبادان است که کارمند شرکت نفت هستند و شخصیت اصلی داستان کلاریس زنی خانه‌دار است که به بیان روزمرگی‌ها، مشکلات و گرفتاری‌های خود می‌پردازد.

«عادت می‌کنیم» داستان زنی مطلقه به نام آرزو صارم است که مسئولیت ادارهٔ زندگی دختر و مادرش را بر عهده دارد و در بین مسائل و خواسته‌های آن‌ها خود را تنها احساس می‌کند و دلش می‌خواهد خودش را دوست داشته باشد و هر کاری می‌کند، مطابق میلش باشد.

۲-۲- تعریف هویت

هویت هر انسانی، به عنوان شکل‌دهندهٔ شخصیت او، همانند شناسنامه‌ای است که او را به دیگران معرفی می‌کند. بر اساس باورهایی که در عمق شخصیت ما ریشه دوانیده، هویت خارج از کنترل ما بوده و ناشی از فرهنگ و محیط تعلیم و تربیت روزگار کودکی ماست، اما هر انسانی می‌تواند با شناخت ابعاد وجودی خود هویت خود را شکل دهد و در جهت تحول و رشد هویت خود قدم بردارد. در فرهنگ لغات مختلف از این واژه تقریباً تعریف یکسانی ارائه شده است:

در فرهنگ عمید هویت یعنی حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد. در لغت به معنای شخصیت، ذات، هستی و وجود و منسوب به «هو» می‌باشد و فرهنگ دهخدا معنای مشهور هویت را در میان حکما و متکلمان،

تَشخّص دانسته است. در فرهنگ معین هویت یعنی آنچه که موجب شناسایی شخص باشد؛ یعنی آنچه باعث تمایز یک فرد از دیگری می‌شود.

۲-۳- بازیابی هویت

در تمدن امروزی و با رواج تفکر همسان‌گرایی بین زن و مرد، زن بیشتر از قبل در پی پرورش ابعاد وجودی خود و در مقایسه با مرد به فکر برابری حقوق و همچنین توانایی‌های خود است. زن امروزی تلاش می‌کند در زمینه اقتصادی و مادی تا حدودی خودکفا بوده و در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بدرخشد و گاهی در این امر به موفقیت‌هایی دست یافته است. تمام آثاری که تحت عنوان جامعه‌شناسی و روان‌شناسی زن در دوران اخیر مطرح شده است، نتیجه القای خواسته‌ها و درک و برداشت مرد نسبت به زن و احساسات و دنیای زنانه است و گاهی این تلقین، خواه ناخواه در وجود زن هم نهادینه شده است و زن این نوع از دیدگاه و نگرش مرد نسبت به خود را قبول و تأیید کرده و دچار نوعی احساس حقارت در خود شده است.

یکی از دلایل اصلی و مهم این نوع القائات و باورهای نادرست درباره زن از باور داشتن ضعف جسمانی زن نسبت به مرد نشأت گرفته است و این که زن از نظر جسمانی و محدودیت‌های زنانه نمی‌تواند مانند مرد از عهده کارهای سنگین برآید. گروهی از زنان با قبول این باور مردانه شرایط جسمانی خود را به دلیل محدودیت داشتن می‌پذیرند. به‌طور کلی «مطمئناً فرد انسانی نمی‌تواند از وضعیت پارادوکسی‌اش بگریزد. او یک جزء کوچک زندگی، یک لحظه گذرا، یک پُرگاه است، ولی در وجودش کمال واقعیت زنده، هستی، وجود، فعالیت و... را دارد و این‌گونه در وجود خویش کل زندگی را فراهم آورده است؛ هر چند که یک جزء ساده زندگی باشد. در عین حال، او در وجود انسانی خویش کمال، آگاهی، اندیشه، عشق و دوستی را دارد. پس در وجودش کل انسانیت را دارد؛ هر چند که یک جزء ساده انسانیت باشد» (مورن، ۱۳۸۴: ۸۹). انسان تنها موجودی است که دارای هویت است و هویت در اثر تعامل و ارتباط با دیگر انسان‌ها، ارزش و معنا پیدا می‌کند. «اگر هویت به‌عنوان یک ارزش یا احساس و روحی که از اعماق ذات سر برکشیده باشد و همچون یک حس جاودانه به وجود فرد، حیات و هستی

خاصّ انسانی بخشد و نه تنها موجب استقلال و عزّت وجود بلکه موجب آزادی نیز باشد، به هر حال بایستی مستقل و بی نیاز از غیر باشد و این غیر شامل حال سایر انسان‌ها و نیز همه امکانات مادی بیرون می‌شود. پس اگر قرار باشد که هویت را مترادف مجموعه‌ای از داشته‌ها و نداشته‌ها و خواسته‌ها و ناخواسته‌ها و وراثت و اعتقاد و دانش و هنر بدانیم، هر کسی برای خودش چنین مقوله‌ای را دارا می‌باشد و بنابراین انسان بی‌هویتی ظاهراً وجود ندارد» (خانجانی، ۱۳۷۹: ۶۰).

نویسندگان زن ادبیات داستانی معاصر را باید نمایندگان زنانی دانست که برای شناخت هویت زن در تلاش‌اند و زن، احساسات زنانه و هویت زن از مباحث محوری و اصلی آثارشان، محسوب می‌شود. زویا پیرزاد از جمله نویسندگان معاصر و توانمندی است که موضوع محوری آثارش زنانی از تیپ‌های مختلف و در نقش‌ها و هویت‌های مختلف هستند. آنچه که از مطالعه آثار او به دست می‌آید، این است که یک زن به‌طور کلی می‌تواند هویت فردی خود را بشناسد و به تبع آن ابعاد مختلفی از هویت را با محوریت هویت فردی در خود دریابد و آن را تقویت کند و به کمال برساند. «به زبان واضح‌تر هویت همان «من» و فردیت است و احساس هویت همان احساس «من» کردن و حیات و هستی منحصر به فرد خود را احساس و درک کردن است» (خانجانی، ۱۳۷۹: ۸) و باید تأکید کرد که «هویت در ارتباط با دیگران و حول محور رابطه به دست می‌آید» (همان: ۱۱).

۲-۴- هویت مادرانه

ذاتی‌ترین و اصلی‌ترین هویت زن «هویت مادرانه» است. این هویت، او را مانند خالق دوم بشر بر روی زمین تداعی می‌کند و آن جنبه از هویت زن است که در جان و روح او ریشه دارد و برایش رضایت قلبی را از زن بودن پدید می‌آورد. زن مظهر زایش است و می‌تواند نسلی را تربیت کند. نخستین دامنی که انسان در آن قرار می‌گیرد، دامن مادر است و مادر عشق و عاطفه خود را نثار فرزند می‌کند.

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» کلاریس مادر سه فرزند مدرسه‌ای است که تمام افکارش به فرزندان، همسر، مسائل خانه و خانواده معطوف می‌شود. او گاهی چنان در این بُعد از شخصیت فرو می‌رود که حتی فرصت نمی‌کند به چیز

دیگری فکر کند. کلاریس تمام وجودش سرشار از احساسات مادرانه است. او چنان دربارهٔ فرزندانش دقت و وسواس دارد که گویی تمام حرکات و رفتار و روزمره‌گی‌هایش به فرزندانش منتهی می‌شود. او حتی به عکس روی دیوار اتاق پسرش هم احساسی مادرانه دارد؛ وقتی می‌بیند عکس آلن دلون بر روی دیوار پسرش، چگونه موهایش بر پیشانی ریخته فکر می‌کند که «دست دراز کند و موهای آلن دلون را که داشت می‌رفت توی چشم‌هایش پس بزند» (پیرزاد، ۱۳۸۱: ۱۸). گویی تمام روزهای زندگی کلاریس عین هم است و تنها مشغلهٔ ذهنی او به فرزندانش، همسر و خانه محدود می‌شود.

در رمان «عادت می‌کنیم» آرزو زنی است که به‌خاطر بی‌مسئولیتی همسرش طلاق گرفته و مسئولیت دخترش آیه را برعهده دارد. هر چند آیه بزرگ شده، اما آرزو فرصتی برای پرداختن به خود ندارد؛ چون هویت مادرانه او را به سمت آیه و مسائل مربوط به او سوق می‌دهد. او سعی می‌کند تا به گونه‌ای دخل و خرجش (حتی در شرایط سخت)، با هم جور در بیاید و بتواند از عهدهٔ مخارج و خواسته‌های مادرش ماه‌منیر و دخترش آیه برآید. او بعد از مدت‌ها فرصتی می‌یابد تا به سفری کوتاه برود، اما با این وجود باز هم نگران مادرش و آیه است؛ گویی تنها برای نگرانی خلق شده است.

خانم سرمدی از شخصیت‌های فرعی رمان «عادت می‌کنیم» زنی خودساخته است که توانسته با رستوران‌داری زندگی تقریباً مرفه‌ی برای فرزندانش فراهم کند. در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» خانم سیمونیان به‌خاطر پسرش و کار او و همین‌طور امیلی از شهری به شهر دیگر مهاجرت می‌کند. خانم سیمونیان هم مانند کلاریس تمام سختی‌ها را به‌خاطر فرزند تحمل کرده است. «از وقتی خودم را شناختم، فقط تحمل کردم. اول برای پدر، بعد شوهر و حالا پسر و نوه‌ام، هیچ کاری را که دوست داشتم بکنم، نکردم» (پیرزاد، ۱۳۸۱: ۱۸۱-۱۸۲)؛ بنابراین هویت مادرانهٔ زن با از خودگذشتگی همراه است. زن وقتی بر اساس غریزهٔ مادری فرزند را اصل و مهم و مقدم بر خود می‌داند، از پرداختن به خود و تلاش برای اثبات هویت فردی و اجتماعی باز می‌ماند. زنان آثار زویا پیرزاد زنانی هستند که نقش‌های سنتی و پذیرفته شدهٔ زن را بر عهده گرفته‌اند. در هویت مادرانه، زنان هویت خود را بر اساس

تصویر پذیرفته شده خود در جامعه سنتی و وظایفی که آداب و رسوم جامعه بر عهده آن‌ها گذاشته است، تعریف می‌کنند و منزلت خود را متناسب با منزلت خانواده می‌سنجند.

۲-۵- هویت همسرانه

در جوامع سنتی ازدواج دختران از روی اجبار صورت می‌گیرد و قبل از پیمان زناشویی، دختر اجازه ندارد پسر را ببیند و اجازه دختر از طرف پدر، برادر، پدر بزرگ، عمو و دیگری صادر می‌شود و دختر حق اظهار نظر ندارد. در جوامع کنونی نیز سایه این سنت دیرینه گاهی احساس می‌شود. بر اساس آثار پیرزاد شخصیت‌هایی مانند خانم سیمونیان و آرزو قربانیان این سنت و اجبار بوده‌اند.

یکی از وجوه مهم و اصلی زن هویت همسرانه اوست. زنان آثار پیرزاد به‌خصوص شخصیت‌های محوری، این بخش از هویت فردی را تجربه و درک کرده‌اند. کلاریس در نقش همسر به بهترین وجه ممکن همسری کارآمد و مدبر است. او با رضایت خاطر امور داخلی خانه را بر عهده گرفته و در امور کلی زندگی مانند شهر محل زندگی و همچنین نوع اتومبیل با عقاید همسرش همراهی می‌کند. همسر او هر چند به ظاهر مردی مستبد و زورگو نیست، اما در عمل مردی سرد و کم حرف است که همه امور خانه را به همسرش واگذار می‌کند؛ اگر چه در ابتدای داستان، کلاریس این روند را کاملاً طبیعی یافته و اعتراضی ندارد، اما به تدریج و با مواجهه شدن با امیل مرد همسایه، متوجه کاستی در روابطش با آرتوش - که تاکنون پنهان مانده است - می‌شود.

کلاریس در ابتدای برخورد با امیل احساس می‌کند او تنها کسی است که درکش می‌کند و خیالش را به هر جایی فراتر از امور روزمره زندگی به پرواز درمی‌آورد، اما پس از مدتی متوجه اشتباهش درباره امیل شده و از تصور اشتباه خود آشفته می‌شود. او درمی‌یابد امیل تنها بهانه‌ای بود که بتواند به ابعاد وجودی خود که قبلاً از آن بی‌اطلاع بود، پی ببرد. در این مدت همسرش متوجه خستگی و سردرگمی کلاریس می‌شود و دقت و توجه بیشتری نسبت به او نشان دهد، اما در

رابطه با آرزو در رمان «عادت می‌کنیم» مسأله هویت همسرانه کاملاً متفاوت است. آرزو که به اجبارِ مادر با حمید، پسرخاله‌اش، ازدواج می‌کند، امیدوار است تا بتواند در اروپا زندگی مستقلی داشته باشد، اما بعد از مدتی توان زندگی با حمید را ندارد. آرزو وقتی حمید را با پدرش، صارم - که مردی مسئولیت‌پذیر بود - مقایسه می‌کند، به تفاوت‌های بارز این دو شخصیت پی می‌برد. پدر مدام کار می‌کرد و در قبال مسئولیت زندگی و زن و فرزند احساس تعهد می‌کرد، «ولی حمید حاضر نبود حتی کوچک‌ترین مسئولیتی از کارِ خانه، همسر و فرزند را برعهده بگیرد و زن به عقیده او موجودی بود تنها برای شستن و پختن و ساییدن». پدر وقتی تصمیم آرزو برای طلاق را شنید، تصمیم دخترش را تأیید کرد.

پدر حمید را مردی مفت‌خور می‌دانست و عقیده داشت: «مردی که فقط فکر خودش باشد و به زن و بچه‌اش نرسد، باید زد توی پوزش...» (پیرزاد، ۱۳۸۳: ۲۲۱). آرزو بعد از سال‌ها جدایی از همسرش حمید وقتی در برابر مسئولیت و بار زندگی خود را تنها و بی‌کس می‌بیند، احساس می‌کند نیاز دارد تا به مردی تکیه کند. او که مدتی با سهراب زرجو آشنا شده او را مردی متفاوت با حمید می‌بیند و تصور می‌کند، او می‌تواند به عنوان همسر، پشتیبان خوبی برایش باشد. به نظر آرزو، سهراب مردی ایده‌آل بود که جز پدرش مانند او را تا آن زمان ندیده بود.

آرزو از مسئولیت زندگی احساس خستگی می‌کند؛ احساس می‌کند هم‌صحبتی با سهراب می‌تواند از اندوه او بکاهد، «اما سهراب چه کاری از دستش بر می‌آید؟ حتی اگر ازدواج می‌کردند؟... جز این که تنها به حرف‌هایش گوش بدهد...» (همان: ۲۶۲). در این رمان زنان متأهلی را می‌بینیم که به اجبار زندگی مشترک را تحمل می‌کنند؛ چون به شدت خود را وابسته و محتاج مرد می‌دانند، مانند زنی که در سلمانی کار می‌کرد و یا زنی که آرزو در اتوبوس می‌بیند. شیرین دوست آرزو به شدت مخالف ازدواج دوباره آرزوست و این به‌خاطر تجربه او از گذشته خود و آرزوست. «به زن‌های شوهردار دور و برت نگاه کن، یکی را پیدا می‌کنی راضی و خوشحال؟ یا پول ندارند یا جریزه طلاق گرفتن و تنها زندگی کردن و جواب فک و فامیل و دوست و آشنا را دادن. والا یک ثانیه هم معطل نمی‌کردند» (همان: ۲۳۷). به عقیده او همه مردها زن را برای رفت و روب و پخت و پز می‌خواهند و هیچ

استثنایی در بین‌شان نیست.

با مطالعه دو رمان پیرزاد می‌توان به این نکته دست یافت که کلاریس زنی است که جایگاه خود را به عنوان همسر و در هویت همسرانه به خوبی دریافته و آن را تثبیت کرده است، ولی آرزو و شیرین در رمان «عادت می‌کنیم» در شناخت، بازیابی و تثبیت این بُعد از هویت خود دچار تزلزل و تردید شده‌اند و این تزلزل ناشی از روابط زن با همسرش است. آرزو در برخورد با مردی صد در صد متفاوت با شخصیت همسر سابقش دوباره دچار ترس و تردید می‌شود و سعی می‌کند با احتیاط بیشتری پا به عرصه زندگی مشترک بگذارد؛ چون «هویت هر انسانی در ارتباط با انسان دیگر شکل می‌گیرد؛ به‌خصوص در رابطه زناشویی و رابطه‌ای که از حبّ و دوست داشتن و عشق برخوردار می‌شود تا زمانی که زن بر اساس نیازهایش با مرد زندگی می‌کند، امکان هویت‌یابی او بسیار مشکل است. این نیاز چه عاطفی، چه اقتصادی و یا جنسی باشد تا زمانی که مرد را رزاق خود و فرزندانش می‌داند نه خدا را، در این رابطه هویت او به سختی شکل می‌گیرد و چنین ارتباطی سراسر اسارت است. در برخی مواقع زن وقتی سختی و دشواری زندگی با مردی که او را به نوعی به اسارت گرفته است، درک می‌کند، درصدد دست‌یابی به هویت خود برمی‌آید. باید این نکته را در نظر گرفت که زن حتی در جوامع کهن و سنتی و نیز در جامعه مدرن و امروزی در امر ازدواج حتی در جبری‌ترین شکل آن به نوعی انتخاب را در دست گرفته است. اگر زنی به هر دلیلی چه در ارتباط با همسر خود و چه در زندگی زناشویی نخواهد زندگی را ادامه دهد، حتی در برابر قوانین مردسالارانه می‌تواند با هر ترفندی مرد را وادار به طلاق نماید و اگر در زندگی زناشویی بخواهد با همسر خود زندگی کند، در سخت‌ترین شرایط حتی با ده هُوو هم زندگی را به سر می‌برد و می‌تواند در برابر سختی زندگی انعطاف‌پذیر باشد» (خانجانی، ۱۳۷۹: ۱۸).

۲-۶- هویت عاشقانه

زن به مردی دل می‌سپارد که عاشق آن مرد باشد. تجربه عشق زنانه در کلّ جوامع سنتی و جوامع امروزی بیانگر این حقیقت است که قرار گرفتن در جایگاه معشوق به‌طور ذاتی در ورای علم و اراده زن، برای وی رسالتی اجتناب‌ناپذیر قرار می‌دهد که مرد را بیازماید و پالایش کند. در متون ادبی کلاسیک و معاصر، زن

همیشه از این بُعد هویت زنانه برخوردار بوده است. منزلت اصلی زن در هویت عاشقانه او، بیشتر از آنکه عاشق باشد، معشوق جلوه می‌کند، ولی زمانی که زن در مقام عاشق ظاهر می‌شود، همواره سیمایی مرموز و خاموش دارد و از ابراز آن احساس شرم و حیا می‌کند و بیشتر خویشتن‌دار است.

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» کلاریس با کمبود عاطفی از جانب همسرش دچار نوعی سرخوردگی می‌شود، اما زمانی که با امیل برخورد می‌کند، «امیل در نخستین برخورد رسمی خود در حضور همه اعضای دو خانواده، آنچه را لازمه اظهار وجود، خودستایی از یک طرف و ارضای نیازهای عاطفی، همدلی و زیبایی‌شناختی کلاریس از سوی دیگر است، ابراز می‌دارد. نتیجه طبیعی این برخوردها، پدیدار شدن این احساس در کلاریس است که گویا می‌تواند به امیل به عنوان یک همدم و مصاحب شایسته، اعتماد کند» (اسحاقیان، ۱۳۹۴: ۲۶۸). در پی ایجاد چنین حسّی در وجود کلاریس او با مقایسه آرتوش و امیل متوجه تفاوت تمام ویژگی‌ها و احساسات آن‌ها می‌شود.

کلاریس در هم‌نشینی امیل با آرتوش هم نوعی حسادت در خود احساس می‌کند. او از حضور امیل کنار خود خشنود است. «یاد شب پیش افتادم امیل گفت می‌آید، خاک گلدان را عوض کند. یک آن، خوشحال شدم» (پیرزاد، ۱۳۸۱: ۱۴۹). امیل مردی است که به کلاریس و هنرش بها می‌دهد، «پایین پرده‌ها را خودم گلدوزی کرده بودم و خیلی دوست‌شان داشتم، اما غیر از مادر... هیچ‌کس، هیچ وقت از پرده‌ها تعریف نکرده بود» (همان: ۸۹). این‌گونه علایق مشترک کلاریس را همیشه منتظر دیدن امیل می‌سازد. خانم سیمونیان مادر امیل زنی دنیا دیده و منطقی است. او در جوانی به خاطر سماجت و اصرار پدرش مجبور می‌شود از عشق خود صرف‌نظر کند و تن به ازدواجی ناخواسته دهد. او حتی پس از سال‌ها زندگی با شوهرش و بعد از فوت شوهر و تا آخر عمر مردی که عاشقش بود، در وجودش نسبت به آن مرد عشق می‌ورزید (همان: ۱۸۳-۱۸۴).

۲-۷- هویت اجتماعی

«طبقه اجتماعی با همه اثرهای احتمالی آن بر آموزش، آسودگی، بزرگمنشی و سالیان عمر افراد، عاملی برخوردار از اهمیت ویژه است که باید به آن توجه داشت و با همه نکته‌های باریک‌تر از موی بالقوه‌اش می‌تواند اثری به مراتب ژرف‌تر از اثر زن یا مرد بودن نویسنده بر بسیاری از جنبه‌های آفرینش رمان بگذارد» (روزالیند، ۱۳۸۰: ۴۹)؛ بنابراین هر نویسنده‌ای در نگارش و خلق آثارش به جایگاه و شأن اجتماعی نیز توجه دارد و در اکثر موارد تأثیرگذار است، اما در رابطه با حضور اجتماعی زن در آثار داستانی باید گفت در طول تاریخ زنان همواره در جامعه حضور داشته‌اند و گاهی مسئولیت و حاکمیت جامعه‌ای را بر عهده داشته‌اند. «زنانی که وجودشان در صحنه‌های اجتماعی از چارچوب تماس‌های عادی با جامعه فراتر می‌رود؛ به‌طوری که یک تنه عهده‌دار امور مهمی در معیشت خانواده و جامعه می‌شوند» (دلریش، ۱۳۷۴: ۸۲)

مسئله «هویت اجتماعی یکی از اصول تشکیل‌دهنده شخصیت فرد محسوب می‌شود و در واقع پاسخ به سؤال‌های چیستی و کیستی او به لحاظ اجتماعی است. شخص برای یافتن پاسخ این سؤالات مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و اصول را در نظر می‌گیرد که خود را جزیی از آن می‌داند» (بهنویی؛ ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). در برخی جوامع، نظام مردسالاری این فرصت را از زن گرفته و زن بر اساس قوانین مردسالاری و آداب جوامع سنتی نه‌تنها از جایگاه اجتماعی خود غافل است، بلکه از شناخت هویت فردی خود ناتوان است.

در جوامع مدرن امروزی، زن بیش از پیش به دنبال بازیابی شناخت هویت فردی و اجتماعی خود بوده و جامعه را ملزم به شناخت و تأیید می‌کند. در حوزه ادبیات داستانی معاصر به‌خصوص ادبیات زنانه تلاش و تکاپوی زن در این مورد بیشتر و واضح‌تر به چشم می‌خورد. پیرزاد از جمله نویسندگانی است که به زنان داستان‌هایش این فرصت را می‌دهد تا خود را در جامعه مطرح کرده و هویت اجتماعی خود را تثبیت کنند و از حقوق فردی و اجتماعی خود در جهت استقلال و تعالی بهره‌گیرند. در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» کلاریس، با تمرکز تمام

بر روی همسر و فرزندان و پرداختن به بُعد مادرانه و همسرانه فرصت چندانی برای اندیشیدن به ماهیت و هویت اجتماعی خود ندارد. این امر برای مدتی موجب سردرگمی و افسردگی او می‌شود. «چرا کسی به فکر من نبود؟ چرا کسی از من نمی‌پرسید تو چه می‌خواهی؟ بخش مهربان ذهنم پرسید: تو چه می‌خواهی؟ جواب دادم می‌خواهم چند ساعت در روز تنها باشم. می‌خواهم با کسی از چیزهایی که دوست دارم حرف بزنم» (پیرزاد، ۱۳۸۱: ۱۷۷).

وقتی همسرش رخوت و سردرگمی او را می‌بیند، او را تشویق می‌کند علاوه بر کارهای خانه به کار مورد علاقه‌اش یعنی ترجمه بپردازد (همان: ۸۱). او پس از آشنایی با خانمی به نام نوراللهی (از پیشگامان جنبش زنان) تصمیم می‌گیرد از پوسته زندگی تکراری و کسالت‌آور خود بیرون آید و هویت فردی و اجتماعی خود را بازیابد. «راه رفتم و فکر کردم مدام در خانه ماندن و معاشرت با آدم‌های محدود و کلنجار رفتن با مسائل تکراری کلافه‌ام کرده. باید کاری بکنم برای دل خودم. مثل خانم نوراللهی...» (همان: ۱۹۸). در طی رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» خانم نوراللهی تلاش می‌کند زنان را با هویت فردی و اجتماعی خود به عنوان پیکره‌ای از جامعه بیشتر آشنا کند. او حق رأی را مهم‌ترین خواسته و هدف بانوان می‌داند. «باز تکرار می‌کنم که اولین خواست و هدف بانوان ایرانی داشتن حق رأی است» (همان: ۷۷). سخنرانی و شعرخوانی خانم نوراللهی درباره بیداری زنان بر کلاریس بسیار تأثیرگذار بود:

«بیدارشو خواهر...

در دنیایی که جمله‌ها با خون خود

فرمان آزادی ملّتی را بر صحنه تاریخ می‌نگارند

تنها لب گلگون و چشم مخمور داشتن شرط زن بودن نیست...» (همان: ۷۸).

در رمان «عادت می‌کنیم» آرزو زنی است که با تلاش در عرصه جامعه در تلاش برای اثبات هویت فردی و اجتماعی خود است. او برای گذراندن امور زندگی مجبور به حضور در جامعه و اشتغال در بیرون از خانه است، اما مادرش ماه‌منیر با تفکرات و باورهای عامیانه مخالف فعالیت آرزو در بیرون از خانه است و عقیده دارد زن به

جای حضور در جامعه باید به شوهر و فرزند و خانه بپردازد. فعالیت‌های اجتماعی و جایگاهی که آرزو در جامعه به دست آورده، موجب می‌شود تا او علاوه بر این که زنی دارای هویت و جایگاه اجتماعی است، به عنوان زنی با شخصیت مردانه شناخته شود؛ گویی او به دنیا آمده تا مسئولیت‌های مردانه را بر عهده بگیرد. او هر مسئولیتی را با قدرت و توانایی مردانه به انجام می‌رساند. اشتغال و کسب و کار آرزو موجب دستیابی او به هویت فردی و اجتماعی‌اش و اثبات آن برای دیگران شده است. هر چند در ابتدای امر کسی امیدی به موفقیت او نداشت، مانند کسبه محل که می‌گفتند: «زن و بنگاه معاملاتی ملکی چرخاندن؟! سر دو ماه بریده» (پیرزاد، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

شیرین شخصیت دیگری از رمان «عادت می‌کنیم» دوست صمیمی و مشاور آرزو است. او نیز پایه‌پای آرزو در عرصه جامعه فعالیت می‌کند. او در پی سرخوردگی عاطفی و در ارتباط با نامزدش عقیده دارد، مردان و نظام مردسالارانه مانع استقلال و هویت اجتماعی زن شده است و نسبت به مرد و جامعه مردسالار و قوانین محدودکننده نظام مردسالارانه دیدگاهی منفی دارد. او استقلال زن را پیش‌زمینه اصلی رشد و تعالی زن در عرصه جامعه می‌داند.

در رمان «عادت می‌کنیم» زویا پیرزاد با خلق شخصیت آرزو نقش اساسی زن در زندگی را برجسته می‌سازد و از زنان می‌خواهد که برای خود، به عنوان رکن اساسی خانواده ارزش قائل باشند و هویت حقیقی خود را دریابند. او در این اثر زن را از قلمروی محدود خانه بیرون آورده و با تأکید بر روابط خانوادگی و احساسات و عواطف زنانه، به خلق شخصیت جدیدی از زن ایرانی با تکیه بر توانایی‌ها و شایستگی‌هایش دست می‌یازد. در این میان، زنانی هم هستند که هنوز به هویت اجتماعی خود دست نیافته‌اند و در پی شناخت و کشف آن نبوده‌اند؛ در واقع آن‌ها به نوعی تسلیم فرهنگ مردسالار جامعه هستند و این عاملی برای نادیده گرفتن و پنهان ماندن هویت زنانه می‌شود.

آرزو، نمونه‌ای از زنان تسلیم قوانین و سلطه مرد را در اتوبوس می‌بیند که با وجود داشتن همسر، وظایف مربوط به تأمین مالی خانواده خود را برعهده می‌گیرد. زویا پیرزاد سعی می‌کند، زن را از قالب کلیشه‌ای و همیشگی رها سازد و زنی را که

تمام توان خود را صرف امور روزمره و خانواده می‌کند، به باد انتقاد می‌گیرد. او در حقیقت علت اصلی ضعیف بودن زن را دوری او از جامعه و مسائل اجتماعی و عدم تلاش زن برای شناخت و تثبیت هویت اجتماعی خود، گرفتار روزمرگی شدن، پرداختن افراطی به خانواده، پذیرفتن قوانین نظام مردسالاری و انزوای از جامعه و فعالیت‌های اجتماعی می‌داند.

۳- نتیجه‌گیری

موضوع اصلی در حوزه ادبیات داستانی زنانه مسلماً زن و مسائل مربوط به زن است. زویا پیرزاد یکی از نویسندگان توانمند در این حوزه عمده توجهش در دو رمان «عادت می‌کنیم» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» به زن و هویت زنانه است. با مطالعه دو رمان پیرزاد می‌توان به این نتیجه رسید که اصلی‌ترین بُعد از هویت زن «هویت مادرانه» است. این جنبه از وجود زن در جان و روح او ریشه دارد و برای او رضایت قلبی از زن بودن را پدید می‌آورد؛ به گونه‌ای که خود را خالق دوم فرزند می‌داند و با تمام وجود پذیرای این مسئولیت است. بُعد دیگر هویت زن در دو رمان زویا پیرزاد «هویت همسرانه» است. در رمان‌های پیرزاد زن بر اساس آداب و افکار جامعه سنتی این بُعد از هویت را می‌پذیرد. در چنین شرایطی اگر در زندگی با مردی که انتخاب کرده و مورد تأیید خانواده بوده و بر اساس سنت‌ها و آداب جامعه مردسالار تن به ازدواج با چنین مردی داده است یا باید تا آخر عمر خود را با چنین زندگی وفق دهد یا اگر بخواهد با طلاق شرایط را برای خود تغییر دهد، نگرش جامعه و حتی خانواده نسبت به او نگرش درستی نخواهد بود و مدام مورد شماتت و سرزنش قرار خواهد گرفت. بُعد دیگر از هویت زن در دو رمان پیرزاد «هویت عاشقانه» است. زن به طور ذاتی دوست دارد، تأیید شود و مورد عشق‌ورزی قرارگیرد؛ گویی مقام معشوق بودن برای او امری فطری و ورای علم و اراده است، اما زن در برابر مردی این رسالت را بر عهده می‌گیرد که او را درک کند و موجب رشد و اعتلای شخصیت وجودی او شود.

«هویت اجتماعی» آن بُعد از هویت فرد است که مسئولیت اجتماعی را برای او

تعریف می‌کند. زنان گاهی از سر ناچاری و گاهی با اشتیاق و میل باطنی مسئولیت اجتماعی را می‌پذیرند. در جوامع مردسالار فرصت حضور در جامعه از زن سلب می‌شود، اما در جوامع مدرن زن به اندازهٔ مرد می‌تواند از عهدهٔ مسئولیت اجتماعی برآید و موجب رشد و اعتلای هویت فردی و اجتماعی خود شود. زنان آثار پیرزاد در تکاپوی شناخت و اثبات هویت زنانهٔ خود هستند. او در آثار خود تفکرات و رسوم سنتی را که حاصل نظام مردسالاری است، به شدت مورد نقد قرار می‌دهد؛ تفکراتی که زن را در چارچوب خانه و در خدمت خانواده و دیگری انگاشته و به زن فرصت شناخت هویت فردی و اجتماعی خود را نمی‌دهد.

پیرزاد معتقد است زن با شناخت ابعاد وجودی خود به شناخت مسیر درست رشد و تعالی و تکامل خود، خانواده و در نهایت جامعه دست می‌یابد. زویا پیرزاد به هیچ عنوان مشوق گریز زن از مسئولیت خانه و خانواده نیست، بلکه آن مسئولیت را پایه و اساس هویت زن می‌داند و معتقد است زن می‌تواند با مدیریت شخصیت و هویت خود به جایگاه متعالی در جامعه دست‌یابد. این مسأله علاوه بر زویا پیرزاد دغدغه و مشغولیت ذهنی بسیاری از زنان نویسندهٔ معاصر در حوزهٔ ادبیات داستانی ایران است.

کتابشناسی

- ۱- اسحاقیان، جواد، (۱۳۹۴)، *بوطیقای نو و خواتش فمینیستی*، تهران: نقد افکار.
- ۲- بهنویی، عباس؛ ابراهیمی، قربانعلی، (۱۳۸۷)، «بررسی جامعه‌شناختی گونه‌های هویت در بین جوانان شهر بابلسر»، فصل‌نامه مطالعات ملی، سال نهم، شماره ۱ - پیاپی ۳۳ بهار، صص ۱۲۷-۱۵۱.
- ۳- پیرزاد، زویا، (۱۳۸۱)، *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
- ۴- (۱۳۸۳)، *عادت می‌کنیم*، چاپ ششم، تهران: مرکز.
- ۵- خانجانی، علی‌اکبر، (۱۳۷۹)، *فلسفه وجودی زن «زن‌شناسی»*، تهران: هرمس.
- ۶- دلریش، بشری، (۱۳۷۴)، *زن در دوره قاجار*، تهران: زوآر.
- ۷- روزالیند، مایلز، (۱۳۸۰)، *زنان و رمان*، ترجمه علی آذرنگ، تهران: روشنگران.
- ۸- مورن، ادگار، (۱۳۸۴)، *هویت انسانی*، ترجمه امیر نیک پی و فائزه محمدی، تهران: قصیده سرا.